

کنگره پنجم

«کنگره شاملو»

برای پاکرفتن

جنبش مستقل اکثریت

عظیم!

۱) سه سال و اندی پس از اعتراض ابتکاری و بی سابقه مردم ایران علیه ولایت فقیه در دوم خرداد ۷۶، غالب ستوال‌های مهمی که با این حادثه مطرح شده بودند، پاسخ روشنی یافته‌اند. اکنون دیگر روشن شده‌است که: الف- برانگیختگی عمومی مردم بیش از آن که به حمایت از کسی یا جریانی، یا در مخالفت با کسی یا جریانی باشد، علیه بنیاد اصلی جمهوری اسلامی، یعنی ولایت فقیه و دولت مذهبی‌ست. ب- شکاف میان حکومت‌کنندگان نه پدیده‌ای تصادفی و زودگذر، بلکه ناشی از عمق یافتن بحران‌های درونی و ذاتی رژیم است که اینک آن‌را در مسیر ازهم‌پاشیدگی انداخته‌اند. ج- اصلاح‌طلبان حکومتی نمی‌توانند با وجود دستگاه ولایت و در مقابله با منافع و اراده آن، به نیرو و اراده برتر حکومتی تبدیل شوند. د- تناقض پلاتفرم اصلاح‌طلبان حکومتی که محصول منافع و موقعیت متناقض آن‌هاست، خود یکی از عواملی‌ست که پیروزی آن‌ها را ناممکن می‌سازد. زیرا آن‌ها تنها از طریق حمایت مردم می‌توانند، علی‌رغم خواست دستگاه ولایت، به قدرت حکومتی برتر تبدیل شوند؛ و حمایت مردم فقط در مقابله دائماً صراحت‌یابنده با دستگاه ولایت شکل می‌گیرد؛ درحالی‌که آن‌ها حفظ ولایت فقیه و حمایت مردم را یک‌جا می‌خواهند. ه- دستگاه ولایت در موقعیتی متناقض افتاده‌است: برای مقابله با حرکت‌های در حال گسترش مردم، به اراده یک‌پارچه حکومتی نیاز دارد، و لازمه دست‌یابی به چنان اراده‌ای، حذف اصلاح‌طلبان حکومتی از ساختارهای قدرت سیاسی است؛ درحالی‌که اصلاح‌طلبان، در نتیجه برانگیختگی عمومی مردم، جاپای‌شان را در ساختارهای قدرت چنان سفت کرده‌اند که حذف‌شان دیگر کار آسانی نیست، و در هر حال، حتی اگر امکان‌پذیر باشد، کل رژیم را در مقابل مردم کارد به استخوان رسیده و عاصی شکننده‌تر می‌کند. و- ادامه و گسترش شکاف میان حکومت‌کنندگان در بالا رفتن آگاهی سیاسی مردم و گسترش مبارزات و امکانات سازمان‌یابی آن‌ها نقش بسیار مهمی داشته‌است. ز- شعار «حاکمیت قانون» یعنی حلقه محوری پلاتفرم اصلاح‌طلبان حکومتی، در آغاز، تا آن‌جاکه در اذهان توده وسیع مردم، آشتی‌ناپذیری ولایت فقیه را با هر نوع «حکومت قانون» نشان داد، نقش افشاگر نسبتاً مثبتی داشت، اما اکنون به عامل گندکننده‌ای در مبارزات مردم تبدیل شده‌است.

ح- برانگیختگی عمومی مردم علیه ولایت فقیه، ضدیت بنیادهای نظری رژیم را با همه اصول حاکمیت مردم، به نحوی بی سابقه‌تر ساخته و مدافعان دستگاه ولایت ناگزیر شده‌اند، حتی در سطح نظری هم، با هر نوع حق انتخاب سیاسی مردم مخالفت کنند. آن‌ها برای خلاص شدن از قید پاره‌ای از اصول دوپهلوی قانون اساسی رژیم، ناگزیر شده‌اند، علناً اراده وی فقیه را برتر از قانون اساسی اعلام کنند. به این ترتیب، ما با رژیمی روبرو هستیم که ناگزیر شده‌است آشکارا به بحران مشروعیت خود اعتراف کند و برای حفظ خود صرفاً به ضرب و زور متوسل شود. ط- پیش‌روی مبارزه مردم با تمرکز حمله به دستگاه ولایت و تلاش برای منزوی کردن اصلاح‌طلبان حکومتی و واداشتن اصلاح‌طلبان غیرمعتقد به قانون اساسی به حمایت از خواست مردم مقدر خواهد بود. ی- تنش‌های ناشی از برانگیختگی عمومی مردم و عمیق‌تر شدن بحران مشروعیت رژیم، خصلت انگلی جمهوری اسلامی را به نحو بی سابقه‌ای، قوی‌تر، عریان‌تر و تحمل‌ناپذیرتر کرده‌است، بحران‌های اقتصادی و اجتماعی باستانی فاجعه‌بار در حال گسترش‌اند، و طرح‌های «بازسازی» و «سازندگی» به قصه‌هایی فراموش شده در گنداب رسوایی‌های بی‌شمار تبدیل شده‌اند. تاجائی‌که حتی آزمندترین کوسه‌های سرمایه‌داری نیز، دیگر، نظام ولایت فقیه را همچون عاملی مختل‌کننده برای هر نوع فعالیت اقتصادی می‌نگرند. به این ترتیب، جمهوری اسلامی فقط با بحران‌های مقطعی و جدا از هم روبرو نیست، بلکه در کام بحرانی عمومی فرو رفته‌است.

۲) گسترش مبارزات توده‌های مردم در سه سال گذشته، دست‌آوردهای گران‌بهای به بار آورده‌است: الف- دامنه مبارزات به نحوی بی سابقه گسترده شده و ضرب‌آهنگ حرکت‌های توده‌ای آشکارا تندتر شده‌است. ب- حرکت‌های توده‌ای، دیگر صرفاً در پوشش «قانونی» و زیر عنوان حمایت از اصلاح‌طلبان حکومتی صورت نمی‌گیرند، بلکه وزن حرکت‌های مستقل و فراقانونی مردم با شتابی چشم‌گیر در حال افزایش است، و اقدامات مستقیم توده‌ای، بی‌آن‌که هنوز در ضدیت صریح با اصلاح‌طلبان حکومتی باشند، علی‌رغم توصیه‌ها و تقلاهای بازدارنده آن‌ها، در حال گسترش‌اند. ج- مبارزات مردم فقط در سطح سیاسی اخض باقی نمانده، بلکه با شتابی چشمگیر، در سطوح متنوع، گسترده می‌شوند. و این باعث می‌شود که هم برانگیختگی سراسری مردم در مقابل رژیم با شتاب بیشتری گسترش یابد، و هم از همه‌جانبه‌گی و غنایی برخوردار باشد که در مقایسه با جنبش‌های ضداستبدادی قبلی کشور ما، بی سابقه است. مثلاً، اکنون نقداً و بطور فعلیت یافته، سه جنبش اجتماعی شاخص و تنیده درهم، در مقیاسی توده‌ای شکل گرفته‌اند: جنبش ضداستبدادی و عمومی مردم ایران، جنبش مبارزه برای جدایی دین از دولت که از حمایت اکثریت خردکننده مردم ایران برخوردار است و

اینک کشور ما را به کانون بزرگترین جنبش توده‌ای برای جدایی دین از دولت تبدیل کرده‌است، جنبش اصلاحات دینی که از حمایت بخش بزرگ و بی‌سابقه‌ای از دین‌داران برخوردار است و عملاً در خالی کردن زیر پای ولایت فقیه و دولت مذهبی نقش مهمی دارد. ده جوانه‌های سازمان‌یابی مستقل بخش‌های مختلف مردم، هرچند نه به صورتی موزون، ولی در مقیاسی سراسری، در حال گسترش‌اند؛ و مهم‌تر این‌که، از بطن حرکت‌های مدنی بی‌شمار برآمده از نیازهای حیاتی یک جامعه امروزی برمی‌خیزند؛ و بنابراین زمینه مساعدی برای سنگربندی واقعاً توده‌ای برای دست‌یابی به حق شهروندی برابر بوجود می‌آورند. هـ در نتیجه برانگیختگی عمومی مردم و شکاف میان حکومت‌کنندگان، شکاف‌ها و تخلخل‌هایی در شماری از دستگاه‌های حکومتی ایجاد شده که نارضایی‌ها و اعتراضات توده‌ای از لابلای آن‌ها مجال بروز می‌یابند و فرصت‌هایی بوجود می‌آورند که در پیوند دادن و سراسری کردن آغازین حرکت‌های مختلف توده‌ی نقش مهمی دارند. مثلاً سراسری شدن سریع بعضی از حرکت‌های کارگری و دانشجویی و نیز انتقال سریع و توده‌ای شدن بسیاری از خیرها و افشاگری‌ها، عمدتاً از طریق این فرصت‌ها امکان‌پذیر شده‌است. طبیعی‌ست که محدودیت و شکنندگی این فرصت‌ها نباید اهمیت آن‌ها را در شتاب دادن به شکل‌گیری حرکت‌های وسیع توده‌ای، مخصوصاً در مرحله تکوین آن‌ها، از نظر دور بدارد.

۳) به جرأت می‌توان گفت که سرنگونی جمهوری اسلامی آشکارا در افق بی‌واسطه مبارزات توده‌های میلیونی مردم ایران قرار گرفته، و هرچند حرکت‌های مردم هنوز خصلت واکنشی دارند، ولی بی‌هیچ تردید، اراده‌ای معطوف به سرنگونی، در مقیاسی توده‌ای و سراسری، در حال شکل‌گیری‌ست؛ و در مقابل، حکومت‌کنندگان نه تنها از اراده حکومتی واحدی برخوردار نیستند، بلکه حتی نمی‌توانند پلانتفرم‌های ناهم‌آیندشان را به هم نزدیکتر سازند. از این‌رو، تصادفی نیست که هم در سازمان‌دهی سرکوبی همه‌جانبه، و هم در توافق بر سر اصلاحاتی کارساز، با دشواری‌های عظیم تقریباً غیرقابل حل روبرواند.

۴) در شرایط امروز ایران، دیگر، سخن گفتن از سرنگونی مجرد، درجا زدن است و عقب‌ماندن از جنبش عمومی بالفعل مردم. مسئله مبارزات کنونی مردم ایران، دیگر، نه صرفاً ضرورت سرنگونی، بلکه چگونگی انجام سرنگونی و جهت سرنگونی‌ست. اگر بشود کل روند سرنگونی رژیم را به سه مرحله متمایز تدارک نظری، تدارک سیاسی و تدارک فنی سرنگونی تقسیم کرد؛ بی‌گمان می‌توان گفت که بعد از تثبیت نتایج بی‌واسطه ضربه دوم خرداد ۷۶، مرحله تدارک نظری تقریباً به پایان رسیده و اکنون مدتی‌ست که در مرحله تدارک سیاسی قرار گرفته‌ایم. در این مرحله، هرچند پاره‌ای مسائل مهم برجای مانده از مرحله تدارک نظری - مانند مبارزه

نظری با اصلاح‌طلبان گریزان از انقلاب - مطرح‌اند؛ ولی ویژگی‌های فضای سیاسی امروز ایران (و جهان) طوری‌ست که حل قطعی حتی این مسائل نیز، از طریق پیش‌برد تدارک سیاسی امکان‌پذیر می‌گردد. مسائل اصلی مرحله کنونی این است که چگونه بخش‌های مختلف مردم، با منافع متفاوت و -گاهی و در سطوحی- حتی متضادشان، می‌توانند وارد میدان بشوند و در هم‌سویی و هم‌آهنگی با هم، در مقابله با رژیم، پیش‌بروند و رژیم نتواند از اختلافات منافع آن‌ها و ناهم‌آهنگی اقدامات‌شان به نفع خود بهره‌برداری کند. و در مجموع شرایطی ایجاد شود که اولاً- شمار هرچه بیشتری از مردم به میدان اقدامات مستقیم سیاسی کشیده شوند؛ ثانیاً- چنین اقداماتی بتوانند هرچه بیشتر مگرر شوند و تداوم یابند؛ ثالثاً- خصلت خودگستری پیدا کنند؛ رابعاً- جنبش توده‌ای مستقل مردم بتواند با ارتباطات و مجاری مستقل سراسری خود شکل بگیرد و به صورتی مستقیم، موجودیت رژیم را به مبارزه بطلبد.

۵) سرنگونی رژیم ضرورتاً به معنای پیروزی مردم و پاگرفتن و پایدار ماندن دموکراسی و دستیابی به شرایط گذار به سوسیالیسم نیست. تجربه انقلاب ۵۷ به ما نشان داده است که حتی از بطن یک انقلاب توده‌ای نیز می‌تواند یک حکومت استبدادی کاملاً سرکوب‌گر و فاجعه‌بار سر برآورد. بنابراین، جهت سرنگونی کم‌اهمیت‌تر از تثبیت ضرورت سرنگونی و چگونگی عملی ساختن آن نیست. مسئله این است که مبارزات مردم ایران، اکنون هنوز هم عمدتاً دارای خصلت ضداستبدادی‌ست، یعنی هنوز از ضدیت با استبداد مذهبی حاکم فراتر نرفته‌است. هر مبارزه ضداستبدادی، هرچند زمینه مساعدی برای شکل‌گیری شرایط حیاتی دموکراسی بوجود می‌آورد، ولی بخودی‌خود، یک مبارزه مشخص برای دموکراسی نیست. آنچه در مبارزه ضداستبدادی کنونی، مردم را برمی‌انگیزاند و هم‌سو می‌سازد، بیش‌از هر چیز، هنوز نیروی نفی است، نیروی برخاسته از رویارویی با رژیم موجود. و در شرایط مشخص جامعه ما - که هنوز دموکراسی سنت نظری قابل‌اعتنایی ندارد و هنوز سنگربندی‌های توده‌ای محکمی برای پاسداری از حقوق شهروندی شکل نگرفته‌اند - نیروهای ضددموکراتیک فعال در همین مبارزات نقداً موجود علیه جمهوری اسلامی، به آسانی می‌توانند وزن مخصوص بالایی پیدا کنند و شکل‌گیری جنبش مبارزه برای دموکراسی را با دشواری‌های جدی روبرو سازند. بنابراین ضرورت حیاتی توجه به مسائل مربوط به جهت سرنگونی ایجاب می‌کند که سه سطح اساسی مبارزه - یعنی مبارزه ضداستبدادی، مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم - را از هم تمیز دهیم. این سه مبارزه اساسی، هر چند سه سطح درهم تنیده‌اند و در سرنوشت هم‌دیگر عمیقاً اثر می‌گذارند، ولی هر کدام منطق متفاوتی دارند و یاریگری‌ها و سازماندهی‌های متفاوتی را می‌طلبند. به لحاظ منطقی - ولی نه ضرورتاً به لحاظ زمانی - مبارزه ضداستبدادی مقدم بر مبارزه برای دموکراسی

است و این یکی، مقدم بر مبارزه برای سوسیالیسم. زیرا مبارزه برای سوسیالیسم، بدون مبارزه برای دموکراسی پا نمی‌گیرد؛ و مبارزه برای دموکراسی بدون مبارزه علیه استبداد حاکم غیرقابل تصور است؛ اما - برخلاف تصور رایج - چنین نیست که به لحاظ زمانی، اول مبارزه ضداستبدادی به نتیجه برسد و سپس مبارزه برای دموکراسی آغاز شود، و همین‌طور، آسیا به نوبت، تا فرصت به مبارزه برای سوسیالیسم برسد. بلکه غالباً ستون فقرات جنبش مبارزه برای سوسیالیسم، درست هم‌زمان با گشایش مبارزات ضداستبدادی شروع به شکل‌گیری می‌کند. مثلاً تجربه «بی‌عدالتی» معمولاً بیش از مفاهیم انتزاعی حقوقی و نیاز به آزادی، در کشاندن توده‌های زحمت‌کشان و لگدمال‌شدگان به مبارزه ضداستبدادی نقش بازی می‌کند. و زحمت‌کشان فقط در تعقیب منافع مشخص و قابل‌لمس خودشان می‌توانند اهمیت حیاتی دموکراسی را کشف کنند. بنابراین است که تمرکز روی مسائل مربوط به جهت‌گیری سرنگونی، بر چگونگی سرنگونی نیز تأثیر می‌گذارد. مثلاً با بالا رفتن آگاهی طبقاتی کارگران و تقویت سازمان‌یابی اخص آن‌ها حول منافع خودشان، مبارزه ضداستبدادی یا مبارزه برای دموکراسی را تضعیف نمی‌کند، بلکه قطعاً پرنفس‌تر و نیرومندتر می‌سازد. از این‌رو، هواداران سوسیالیسم ناگزیرند در هر سه سطح اساسی مبارزه، بطور هم‌زمان، فعالانه درگیر شوند و طبعاً باید منطق ویژه هر سطح مبارزه و نیز هم‌بستگی‌های سطوح مختلف را دریابند.

۶) توجه به بعضی از ویژگی‌های پویایی مبارزه ضداستبدادی در شرایط مشخص ایران امروز، برای موفقیت این مبارزه اهمیت دارد: الف- خصلت استثنایی و نامتعارف استبداد مذهبی حاکم در ایران باعث شده طیف بیش‌از حد متعارف ناهمگونی، در مبارزه با آن فعال بشوند که بعضی از آن‌ها خود، تهدیدی برای شکل‌گیری دموکراسی در ایران محسوب می‌شوند. از این‌رو، ترکیب و آرایش نیروهای فعال در مبارزه ضداستبدادی، تفاوت بسیار چشم‌گیری با مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم دارد که بی‌توجهی به آن می‌تواند عواقب فاجعه‌باری بدنبال بیاورد. درحقیقت، مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، اگر از هم‌اکنون با مبارزه‌ای فعال و همه‌جانبه برای دموکراسی و سوسیالیسم درنیامیزد، ممکن است به از دست‌رفتن فرصت‌هایی احتمالاً غیرقابل بازگشت بیانجامد. ب- وجود طیف وسیع و ناهمگونی از اصلاح‌طلبان هراسان از انقلاب، یکی از معضلات مبارزه ضداستبدادی‌ست. این معضل که از نتایج گریزناپذیر بی‌اعتبار شدن بسیاری از جنبش‌های انقلابی و مخصوصاً شکست فاجعه‌بار انقلاب ۵۷ ایران است، بدون مبارزه فعال نظری با مخالفان انقلاب و بدون مبارزه همه‌جانبه برای دموکراسی، می‌تواند به عامل مختل‌کننده مهمی در مبارزات مردم تبدیل شود. ج- هرچند اعتراضات مردم علیه ولایت فقیه، تاکنون، با سرعت و سهولت چشم‌گیری

دامنه واقعاً توده‌ای پیدا کرده‌است، ولی معلوم نیست در مراحل بعدی نیز با همان شیوه پیش برود. زیرا عواملی که به توده‌گیر شدن تاکنونی مبارزه ضداستبدادی کمک کرده‌اند، ممکن است خود به مواعی جدی بر سر راه پیروزی آن تبدیل شوند. در این زمینه، توجه به نقش چند عامل اساسی زیر اهمیت دارد: اولاً- ظهور و عروج اصلاح طلبان حکومتی، تاکنون همچون شتاب‌دهنده اعتراضات توده‌ای مردم عمل کرده‌است، اما همین اصلاح طلبان که می‌دانند با سرنگونی رژیم، در بهترین حالت، موقعیت ممتاز کنونی‌شان را از دست می‌دهند، قاعده‌تاً باید به عاملی بازدارنده در مقابل اقدامات مستقیماً معطوف به سرنگونی تبدیل شوند. ثانیاً- حکومت گران جمهوری اسلامی (چه تمامیت خواهان و چه بخش بزرگی از اصلاح طلبان) نمی‌توانند در مقابله با بحران کنترل (یا حکومت ناپذیر شدن کشور) به همان شیوه عمل کنند که تاکنون در مقابله با بحران مشروعیت نظام عمل کرده‌اند. آن‌ها راه‌های زیادی برای عقب‌نشینی ندارند و با سرنگونی رژیم، هست و نیست‌شان را از دست خواهند داد. ثالثاً- طیف وسیع و ناهمگون اصلاح طلبان که در توده‌ای کردن حرکت‌های اعتراضی تاکنونی مردم علیه ولایت فقیه نقش مهمی داشته‌اند، بعد از این، به نیرویی ترمز کننده تبدیل خواهند شد. رابعاً- مخالفت بسیاری از قدرت‌های غربی با «بنیادگرایان اسلامی» حاکم در ایران، ضرورتاً به معنای طرفداری آن‌ها از سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. بسیاری از آن‌ها انقلابی دیگر در ایران را به مراتب خطرناک‌تر از ادامه وضعیت کنونی می‌دانند. حمایت فعال بسیاری از آن‌ها از خاتمی و پدیده اصلاح طلبی در ایران، از همین جاست. د- نیروی ثابت و تعیین‌کننده مبارزه ضداستبدادی، خود مردم ایران‌اند که ادامه موجودیت ولایت فقیه، دولت مذهب‌بی، و در یک کلام، جمهوری اسلامی را تحمل‌ناپذیر می‌یابند. بی‌هیچ تردید، سرنوشت مبارزه ضداستبدادی کنونی، در نهایت، با توانایی‌ها و ناتوانایی‌های خود مردم ایران تعیین خواهد شد. و مهم این است که اکثریت قاطع آن‌ها، با عزمی راسخ، در مسیر براندازی رژیم پیش می‌روند و مجموعه گرایش‌ها، واکنش‌ها و حرکت‌های‌شان نشان می‌دهد که با برخورداری از یک حافظه نیرومند تاریخی-توده‌ای و تجربه‌ای پر بار از ناکامی‌ها و پیروزی‌ها، بیش از هر زمان دیگر در تاریخ این کشور، نیاز به روشنایی، دموکراسی و حق شهروندی برابر را لمس می‌کنند. بنابراین، هم‌چنان باید تأکید کنیم که سازمان‌یابی مستقل برخاسته از خواست‌ها و نیازهای خود آن‌ها، شتابان‌ترین و مطمئن‌ترین راه سرنگونی جمهوری اسلامی است. و تنها از این طریق است که مبارزه برای سرنگونی رژیم می‌تواند در جهت شکل‌گیری دموکراسی پیش برود.

۷) ضرورت مبارزه برای دموکراسی ایجاب می‌کند که: الف- نیروهای طرفدار دموکراسی، از هم اکنون به فعالیت‌های نقشه‌مند و گسترده‌ای برای شکل‌گیری شرایط حیاتی آن دست بزنند. اولین و

شاید آسان‌ترین، ولی درعین حال، ضروری‌ترین این فعالیت‌ها، سازمان‌دادن مبارزات نظری هرچه گسترده‌تر برای طرح و جانداختن منطق دموکراسی و اصول بنیادی آن است. فراموش نباید کرد که ما نه تنها هیچ سنت و تجربه قابل‌اعتنایی از دموکراسی در تاریخ مان نداشته‌ایم، بلکه غالباً خودمان نیز تازه به منطق دموکراسی گرویده‌ایم. مثلاً غالب آن‌هایی که هم‌اکنون خود را دمکرات‌های جاافتاده‌ای می‌پندارند، هنوز حتی طرح حق تعیین سرنوشت ملی را، آن هم در کشوری چندملیتی، غیرقابل بحث می‌دانند، یا از آن بدتر، حتی حق رأی عمومی و آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی را فقط با «اما» و «اگر» های متعدد می‌پذیرند. دومین حلقه از فعالیت‌های ضروری برای دموکراسی، بی‌تردید، سازمان‌دادن هم‌سویی‌ها و همکاری‌های هرچه گسترده‌تر معطوف به دموکراسی در میان نیروهای طرفدار آن است. تردیدی نیست که طرفداران دموکراسی نه همگون‌اند و نه تماماً هم‌سو، بلکه جهت‌گیری‌های نظری رنگارنگ و منافع سیاسی، اجتماعی و طبقاتی متفاوت و حتی متضادی دارند. بنابراین، هم‌سویی‌ها و همکاری‌های معطوف به دموکراسی فقط در سطوح معین و محدود، و با اشکالی بسیار منعطف و غیر دست‌وپاگیر، در پاسخ به نیازهای سیاسی مشخصی می‌توانند شکل بگیرند. وگرنه یک حزب یا جبهه سیاسی واحد برای دموکراسی معمولاً خود به مانعی در راه پاگرفتن دموکراسی تبدیل می‌شود. به همین دلیل، آن درک رایج (در میان بسیاری از جریان‌های سیاسی چپ و راست) از همکاری برای دموکراسی که هم‌زمانی آن‌ها با مبارزه سیاسی و طبقاتی بالفعل و فعال و سازمان‌یافته برای سوسیالیسم، ناممکن می‌داند، عملاً هر نوع هم‌کاری کارساز و گسترده برای دموکراسی را ناممکن می‌سازد. ب- نیروهای طرفدار دموکراسی مرزبندی فعال و روشنی با نیروهای ضددموکراتیک داشته‌باشند، و برای این‌که عنوان «ضددموکراتیک» خود به حربه‌ای در درگیری‌ها و خط‌کشی‌های فرقه‌ای تبدیل نشود، ناگزیر باید بر تعریف دموکراسی حداقل تکیه کرد. ج- نیروهای طرفدار دموکراسی از ضرورت موجودیت تشکل‌های مستقل برآمده از خواست‌ها و نیازهای گروه‌های مختلف مردم، و به‌ویژه زحمت‌کشان و لگدمال‌شدگان و محرومان - که نقشی تعیین‌کننده در قوام و دوام دموکراسی دارند- پشتیبانی کنند.

۸) برای سازمان‌دهی فعال مبارزه برای سوسیالیسم، در ایران امروز، توجه به چند نکته حیاتی اهمیت دارد: الف- مبارزه برای سوسیالیسم، هنوز ناگزیر، باید در فضای فکری و ارزشی نامساعد و حتی خصمانه‌ای که نه فقط در ایران، بلکه در سراسر جهان ادامه دارد، پیش برود. ما هنوز ناگزیریم با پیش‌دوری‌های گسترده‌ای که هر نوع سوسیالیسم را، نهایتاً، روایتی دیگر از همان الگوی سوسیالیسم استالینی می‌دانند، دست و پنجه نرم کنیم. و برای پیروزی در این نبرد، خودمان به خانه‌تکانی‌های فکری و تجدید آرایش سیاسی سنجیده، سریع و همه‌جانبه نیاز داریم. هر نوع تعلل و تزلزل در انجام این وظیفه

حیاتی، مبارزه برای سوسیالیسم را از همان آغاز، به خفگی خواهد کشاند. ب- پای‌بندی به دموکراسی و آزادی‌های سیاسی بی‌قید و شرط - نه فقط چون وسیله‌ای برای رسیدن به سوسیالیسم، بلکه همچنین بعنوان جزئی جدایی‌ناپذیر و بنیادی از خود سوسیالیسم- حیاتی‌ترین شرط مرزبندی با سوسیالیسم استالینی است. هر نوع ظفره رفتن از دفاع فعال از دموکراسی به بهانه طرفداری از یک دموکراسی برتر و عمیق‌تر سوسیالیستی، بی‌اعتنایی به منطق مبارزه سوسیالیستی است. تردیدی نیست که سوسیالیسم به دموکراسی برتر و عمیق‌تر از دموکراسی به اصطلاح «بورژوازی» نیاز دارد، تردیدی نیست که اکتفاء به دموکراسی صوری، کارگران و زحمت‌کشان را از دست یافتن به فرصت‌های برابر اجتماعی بازمی‌دارد، اما درست به همین دلیل، ما نمی‌توانیم از چیزی دفاع کنیم که حتی تضمین‌های حداقل دموکراسی صوری را هم ندارد. ج- اکنون به تجربه بهتر می‌دانیم که مبارزه برای سوسیالیسم به وسیله خود طبقه کارگر می‌تواند صورت بگیرد و نه به نیابت از طرف آن. و طبقه کارگر از طریق مبارزه و سازمان‌یابی برخاسته از خواست‌ها و نیازهای بی‌واسطه بخش‌های مختلف آن می‌تواند به منافع عمومی و طبقاتی‌اش پی ببرد و در مسیر مبارزه برای سوسیالیسم بیفتد. تأکید بر این حقیقت، ضرورتاً بسیاری از الگوهای سازمان‌دهی متأثر از سنت سوسیالیسم استالینی را غیرقابل دفاع می‌سازد، و حزب (یا احزاب) طبقه کارگر را با همه اهمیت حیاتی‌اش، به سطح وسیله، و صرفاً وسیله‌ای در خدمت سازمان‌یابی پرولتاریا تنزل می‌دهد. د- در شرایط کنونی ایران، به دلیل مجموعه‌ای از شرایط ساختاری و مقطعی، اگر مبارزات کارگری، عمدتاً در محدوده مبارزات کارگران کارگاه‌های بزرگ بخش صنعت محصور بماند، نه در تقویت پایه اجتماعی مبارزه معطوف به سوسیالیسم می‌تواند نقش درخور توجه داشته‌باشد، و نه در تقویت مبارزه برای دموکراسی. مبارزات کارگری فقط از طریق فراتر رفتن از این محدوده و دربرگرفتن و فعال کردن مبارزات کارگران و زحمتکشان محروم، در محیط زیست‌شان از یک سو؛ و کارگران و زحمت‌کشان برنشتسته بخش‌های حساس خدمات از سوی دیگر؛ می‌تواند تکیه‌گاه اجتماعی محکمی برای مبارزه سوسیالیستی بوجود بیاورد. پیدا کردن و برجسته کردن خواست‌ها و نیازهای مشترک ملموس و بی‌واسطه کارگران و زحمت‌کشان، در این گستره فراگیر طبقاتی، از ضرورت‌های فوری حیاتی مبارزه سوسیالیستی است. ه- در کشوری که برای رهایی از جهنم یک استبداد تاریک‌اندیش مذهبی پیا می‌خیزد، مبارزه برای سوسیالیسم در صورتی می‌تواند پا بگیرد که ضمن تکیه قاطع به همبستگی طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان، از هم‌پشتی فعال با جنبش برابری زنان(که اینک در کشور به عصبانی با شکوه علیه تاریک‌اندیشی و مردسالاری تبدیل شده و بنابراین، پاره‌ای از حیاتی‌ترین مصالح لازم برای گذار به سوسیالیسم را

را تدارک می بیند) برخوردار باشد، به ستون فقرات دفاع از آزادی و دموکراسی تبدیل شود، پشتیبان بی‌تزلزل جدایی دین از دولت باشد، با دفاع قاطع از همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان، به دفاع قاطع از حق تعیین سرنوشت ملت‌های زیر ستم و برابری حق شهروندی اقلیت‌های قومی، مذهبی و فرهنگی برخیزد، آگاهی زیست-محیطی مردم را سازمان و ارتقاء بدهد، و ضامن قوام و دوام روشنگری و آزاداندیشی باشد. و در کشوری با جمعیت بسیار جوانان، و گسست‌های بزرگ سنی و ایدئولوژیک و ارتباطی و تشکیلاتی در میان فعالان سوسیالیستی، مبارزه برای سوسیالیسم در صورتی می‌تواند با شتابی مناسب پا بگیرد که اولاً- توانایی‌ها و محدودیت‌های نسل‌های جوان فعالان سوسیالیستی - یعنی اکثریت قاطع و ستون فقرات جنبش- با واقع‌بینی لازم شناسایی شوند؛ ثانیاً- بدون بی‌اعتنایی به ذخیره ارزشمند تجارب (منفی و مثبت) فعالان سالمند، از تأکیدات نالازم و تعصب آلود بر الگوها و سنت‌های کار و سازمان‌دهی برجای مانده از گذشته، اجتناب شود. ز- باتوجه به چیرگی بی‌سابقه ایدئولوژیک بورژوازی در فضای فکری و روشنفکری ایران و جهان، مبارزه سوسیالیستی به یک خیزش ایدئولوژیک بزرگ نیاز دارد. و این بدون جذب فعال روشنفکران سالم و سرسپرده به آرمان بزرگ سوسیالیسم، و استقبال از تخصص‌ها و تلاش‌های فکری بسیار گوناگونی که جنبش عظیم زحمت‌کشان و محرومان می‌طلبند، ناممکن است. بنابراین، سازمان‌دهی ارتباطات و مراودات فکری هرچه گسترده‌تر در میان جریان‌های مختلف جنبش مبارزه برای سوسیالیسم، و تلاش برای ارتقاء سطح عمومی دانش فعالان سوسیالیستی و شکوفایی توانایی‌های تخصصی آن‌ها، از ضرورت‌های عاجل و حیاتی مبارزه برای سوسیالیسم است.

۹) سازمان ما با درک ضرورت توجه به هر سه سطح حیاتی مبارزات رهایی‌خواهانه مردم ایران، معتقد است که در مقطع کنونی: الف- مبارزه ضداستبدادی مردم چنان پیش رفته‌است که حلقه محوری پلاتفرم اصلاح‌طلبان حکومتی - یعنی شعار «حکومت قانون»- به عامل ترمزکننده‌ای در حرکت عمومی مردم تبدیل شده‌است. در این شرایط، دیگر نه استتار کردن در پشت شعار «حاکمیت قانون»، بلکه تأکید بر حاکمیت مردم می‌تواند راه‌گشا باشد. اکنون وقت آن رسیده‌است که جنبش توده‌ای دقیقاً روی مخالفت با قانون اساسی رژیم متمرکز شود و با طرح شعار فراندنم، در باره نوع رژیمی که مردم می‌خواهند، خواست سرنگونی جمهوری اسلامی را با صراحتی بیشتر پیش بکشد. خواست فراندنم در باره سرنوشت رژیم، هم‌اکنون به انحاء مختلف و در مقیاسی نسبتاً وسیع مطرح می‌شود و حتی بعضی از گرایش‌های رادیکال اصلاح‌طلبان حکومتی، زیر فشار مردم ناگزیر شده‌اند، به صورت‌های مختلف و طبعاً دوپهلوی و محافظه‌کارانه، آن‌را طرح کنند. طبیعی‌ست که فرمولاسیون دقیق شعار اهمیت

سیاسی زیادی ندارد، زیرا مسلم است که چنین شعاری صرفاً خصلت آکسیونی دراد و پذیرش حتی محافظه‌کارانه‌ترین فرمولاسیون آن از طرف دستگاه ولایت، تقریباً از محالات است. باتوجه به این حقیقت، این شعار اساساً از طریق مبارزات فراقانونی مردم پیش رانده خواهد شد. و مسلم است که بخش اعظم اصلاح‌طلبان حکومتی نیز با این شعار مخالفت خواهند کرد. اما با طرح آن، جنبش ضداستبدادی می‌تواند کل اردوی اصلاح‌طلبی را زیر فشار قرار بدهد تا اولاً- از نفوذ فکری آن‌ها در میان مردم بکاهد و ثانیاً- در اردوی اصلاح‌طلبی به نفع جنبش براندازی شکاف ایجاد کند و اصلاح‌طلبان غیرحکومتی و حتی بخش رادیکال اصلاح‌طلبان حکومتی، و در مجموع، اصلاح‌طلبان غیر معتقد به قانون اساسی را به هم سویی با جنبش براندازی وادار سازد. البته تأکید بر مخالفت با قانون اساسی، به معنای آن نیست که از بهره‌برداری از تضادهای درونی حکومت‌کنندگان چشم‌پوشی شود. هم‌اکنون مردم در بسیاری از حرکت‌های اعتراضی‌شان، با انگشت‌گذاشتن بر نقض صریح پاره‌ای از اصول قانون اساسی رژیم از سوی دستگاه ولایت، هنوز هم فعالانه از تضادها و تناقض‌های درونی رژیم استفاده می‌کنند و حتی غالباً غیرقابل اجرا بودن خود قانون اساسی رژیم، و بنابراین، غالباً بطور ضمنی و گاه مستقیم، لزوم تغییر قانون اساسی را مطرح می‌کنند. مسلم است که برای ما شعار فراندنم اساساً به معنای پیش‌بردن سرنگونی جمهوری اسلامی است. بی‌تردید اقدامات مستقیم توده‌ای با این سیاست میانینتی ندارد و باید بی‌تردید در همه این اقدام‌ها فعالانه شرکت کرد. ب- هم‌چنین در شرایط کنونی، تأکید بر حق تشکل مردم و حق موجودیت تشکل‌های مستقل، و البته مهم‌تر از آن، ایجاد عملی چنین تشکل‌هایی، از جمله تاکتیک‌هایی‌ست که می‌تواند در جلوراندن مبارزات ضداستبدادی و دموکراتیک مردم تأثیرگذار باشد. تردیدی نیست که در این مورد نیز، دستگاه ولایت به پذیرش موجودیت تشکل‌های مستقل تن نخواهد داد، ولی فشار نظری و اقدام عملی در این حوزه، عملاً می‌تواند فضای مساعدتری برای گسترش سازمان‌یابی مستقل مردم ایجاد کند و بسیاری از تشکل‌های به اصطلاح «ثبت‌نشده» در عمل موجود را به رژیم تحمیل کند. مثلاً اکنون جافتادن موجودیت ضمنی «نهضت آزادی» و مهم‌تر از آن، کانون نویسندگان ایران، از این طریق عملی شده‌است. البته نمی‌شود این نمونه‌ها را ضرورتاً به همه انواع تشکل‌های مستقل دیگر، و مخصوصاً تشکل‌های حزبی، تعمیم داد؛ اما در هر حال، نمی‌توان انکار کرد که رژیم در حالت درماندگی، درمقابل بعضی از اقدامات، ناگزیر به عقب‌نشینی می‌شود، هرچند که عقب‌نشینی‌هایی غیرمختل کننده و بسیار گذرا باشند. ج- اقدام دیگری که هم‌اکنون می‌تواند و باید برای سازمان‌دهی آن تلاش فشرده‌ای را آغاز کرد، مبارزه نظری و عملی برای شکل‌دادن به اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم در داخل کشور است. تردیدی نیست که

این مبارزه نه بطور «قانونی» می‌تواند صورت بگیرد، نه با چند دستورالعمل آموزگارانه و چندین و چند قرار و تماس مخفیانه میان فعالان سوسیالیستی داخل و خارج کشور، می‌تواند راه بیفتد، و نه عاقلانه است که طوری راه‌اندازی شود که فعالان سوسیالیستی و کارگری داخل کشور - یعنی گران‌بهارترین دارایی جنبش سوسیالیستی- را به تپله بازی در زمین مین‌گذاری شده بکشاند. اما با وجود همه دشواری‌ها، تدارک نظری و عملی این کار هم‌اکنون می‌تواند آغاز شود و هم در سطح اجتماعی و طبقاتی و هم در سطح نظری و سیاسی، تجمع بزرگ چپ طبقاتی، با شیوه‌هایی سنجیده، منعطف و نقشه‌مند، آغاز گردد. طبیعی‌ست که چنین کاری نه حول «راه‌کارگر» می‌تواند آغاز شود، و نه سازمان ما خود را به چنان سطح تنزل می‌دهد که از چنین تصورات و طرح‌های ساده‌لوحانه و پدرمآبانه حمایت کند. اما مسلم است که «راه‌کارگر» فقط بعنوان یکی از سازمان‌های چپ هوادار سوسیالیسم، تلاش برای کمک به آغاز چنین کار حیاتی و بزرگ را از مهم‌ترین وظایف خود می‌داند.

«راه‌کارگر الکترونیکی»

صفحه سازمان کارگران

انقلابی ایران (راه‌کارگر) با

شکل و محتوای جدید!

شامل اطلاعاتها و اعلامیه‌های

سازمان، تک‌برگی راه‌کارگر، نشریه

راه‌کارگر، مقالات و تحلیل‌های

سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، اخبار

و روی‌دادهای سیاسی روز و هفته،

گزارشات آکسیون‌ها، طنز، شبکه

ارتباطی با سایر سایت‌های ایرانی.

از صفحه سازمان انقلابی

کارگران ایران (راه‌کارگر)

در اینسترننت دیدن

کنید